

دکتر فرد پاتنم، امثال، سخنرانی ۱

فرد پاتنم و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

دکتر فرد پاتنم چهار سخنرانی در مورد کتاب امثال ارائه خواهد داد. دکتر پاتنم فارغ التحصیل کالج کتاب مقدس فیلادلفیا با مدرک کارشناسی ارشد از حوزه علمیه الهیات کتاب مقدس و دکترای خود را از کالج، دراپسی برای یادگیری عبری و ریشه‌های آن، که بعدها به عنوان موسسه تحقیقاتی آنبرگ شناخته شد دریافت کرده است. آخرین اثر منتشر شده او «دستور زبان جدید عبری کتاب مقدس» است که توسط دانشگاه شفیلد در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است.

او همچنین در سال ۱۹۹۶ به همراه آیزنبراون، فهرستی جامع از دستور زبان و نحو عبری کتاب مقدس منتشر کرده است. او بیش از دو دهه در مدرسه الهیات کتاب مقدس تدریس کرده و در حال حاضر عضو هیئت علمی تحصیلات تکمیلی دانشگاه کتاب مقدس فیلادلفیا است. باعث افتخار ماست که دکتر فرد پاتنم چهار سخنرانی در مورد کتاب امثال ارائه می‌دهد. دکتر پاتنم

سلام، من فرد پاتنم هستم. بیش از ۲۰ سال است که زبان عبری عهد عتیق را تدریس می‌کنم.

این مجموعه سخنرانی‌هایی درباره کتاب امثال است که در کتاب مقدس، درست بعد از مزامیر و درست قبل از جامعه و غزل غزل‌ها آمده است. قرار است در چهار سخنرانی مختلف درباره امثال صحبت کنیم. اولین سخنرانی مقدمه‌ای بر کتاب است و سپس چند سخنرانی در مورد نحوه خواندن یک ضرب‌المثل و سپس سخنرانی چهارم در واقع نمونه‌ای از بررسی چند ضرب‌المثل جداگانه خواهد بود. پس اول

خب، بیا با صحبت در مورد اینکه واقعاً در این کتاب چه چیزی وجود دارد و از کجا آمده است شروع کنیم. با پرسیدن اینکه از کجا آمده شروع کنید.

عنوان کتاب در آیه اول امثال سلیمان پسر داوود، پادشاه اسرائیل و نحوه عملکرد کتاب مقدس را بیان می‌کند که در واقع به این معنی است که سلیمان پادشاه اسرائیل و پسر داوود است. احتمالاً داستان‌های مربوط به سلیمان و خرد عظیم او برای شما بسیار آشنا هستند، اما من فقط به طور خلاصه به فصل سوم کتاب اول پادشاهان و چند فصل دیگر نگاه می‌کنم تا این موضوع را بررسی کنم، زیرا این موضوع زمینه را برای کتاب فراهم می‌کند. زیرا یکی از دلایل ذکر هویت نویسنده یک کتاب این است که ما دلیلی برای اعتماد به آنچه خود کتاب می‌گوید، داشته باشیم.

و از آنجایی که امثال برخلاف کتاب‌های سموئیل یا پادشاهان یا یوشع یا داوران یا تواریخ یا تقریباً هر کتاب دیگر کتاب مقدس، به ما می‌گویند که چه کسی آن را نوشته است، ما طوری رفتار می‌کنیم که انگار دلیلی داریم که گمان کنیم سلیمان نویسنده است، چون باید چیزی در مورد سلیمان بدانیم. بنابراین، در کتاب اول پادشاهان، باب ۳، من آن را نمی‌خوانم، فقط می‌خواهم خلاصه‌ای از آن را ارائه دهم.

پس از اینکه سلیمان پادشاه شد و پدرش داوود درگذشت، برای انجام قربانی به مکان مرتفعی در جبعون رفت و خداوند در خواب بر او ظاهر شد و اساساً هر آنچه را که می‌خواست به او وعده داد. سلیمان گفت که تو بندهات را به جای پدرم داوود پادشاه کرده‌ای. اما سپس در آیه نهم می‌گوید: پس به بندهات قلبی شنوا یا قلبی شنوا عطا کن تا قوم تو را داوری کند و بین خیر و شر تمایز قائل شود، زیرا چه کسی می‌تواند این قوم بزرگ یا در واقع قوم سنگین تو را داوری کند؟

و خداوند از درخواست سلیمان خشنود شد و گفت که آن را به تو می‌دهم و از آنجایی که تو چیزهای دیگر را نخواستی، بلکه این چیز واقعاً خردمندانه را خواستی، به تو ثروت و عمر طولانی و همچنین سلطنت شادی خواهم داد. خب، درخواست سلیمان چه بود؟ درخواست واقعی او توانایی قضاوت بود تا وقتی به پرونده‌های دادگاه رسیدگی می‌کند، بتواند تشخیص دهد چه کسی راست می‌گوید و چه کسی دروغ می‌گوید.

به همین دلیل است که این داستان در مورد دریافت این هدیه حکمت توسط سلیمان بلافاصله با داستان دو زن، نوزاد، پادشاه و شمشیر دنبال می‌شود، زمانی که دو زن نوزاد خود را نزد سلیمان می‌آورند. و آنها می‌گویند یکی می‌گوید این نوزاد من است. نه، این نوزاد من است.

و یکی می‌گوید بچه‌ی من است. هر دوی ما بچه داشتیم. او شبانه غلت زد و بچه‌اش را کشت و بعد بچه‌ی مرا از من دزدید.

و دیگری می‌گوید، نه، بچه‌ی من زنده است. تو کسی هستی که این کار را کردی. و سلیمان می‌گوید شمشیر را بیاور.

بچه را از وسط نصف می‌کنیم، به هر زن نصفش را می‌دهیم، و یکی از زن‌ها می‌گوید باشه. و آن یکی می‌گوید نه، نه، به بچه آسیبی نرسان. به او بده.

و او می‌گوید خب، او مادر واقعی است. آن را به او بده. حالا نتیجه این که واقعاً دو دلیل برای آن داستان وجود دارد که اتفاقاً فقط یادآوری این است که هر وقت داستانی برای ما تعریف می‌شود، همیشه می‌خواهیم از خودمان بپرسیم که چرا این داستان حفظ شده است.

منظورم این است که گاهی اوقات به این دلیل است که فقط یک داستان خوب است. بنابراین، گوش دادن به آن سرگرم کننده است. اما موارد دیگر

اما در عین حال، دلیلی وجود دارد که از میان تمام داستان‌های خوبی که گوش دادن به آنها سرگرم کننده است، این داستان یا آن داستان برای سه هزار سال انتخاب شده تا حفظ شود. خب، آخرین آیه در اول پادشاهان ۳، اول پادشاهان ۲۸:۳، این را می‌گوید وقتی همه بنی‌اسرائیل از حکمی که پادشاه صادر کرده بود شنیدند، از پادشاه ترسیدند زیرا دیدند که حکمت خدا در او برای اجرای عدالت است. شما در خاور نزدیک باستان، جهانی که سلیمان و اسرائیل عصر آهن در آن زندگی می‌کردند، می‌بینید که مسئولیت پادشاه این بود که با توانایی خود در اجرای عدالت، رفاه مردم خود را تضمین کند.

خاور نزدیک باستان نگاه می‌کنیم، برای مثال می‌بینیم که حمورابی، شاید پادشاهی که درباره‌اش شنیده‌اید، تکه سنگ سیاه بزرگی به ارتفاع حدود شش فوت ساخت که قوانینی روی آن حک شده است. برخی فکر می‌کنند که اینها تصمیمات دادگاهی هستند که او گرفته و این سند، سابقه‌ای از تمام تصمیمات اوست. برخی فکر می‌کنند که اینها قوانینی هستند که او تدوین کرده است.

بعضی‌ها در موردش اختلاف نظر دارند، اما نکته مهم این است که قسمت جلوی چیزی که به آن استلا یا لوح سنگی می‌گویند، شاید یک پل ۱۸ اینچی باشد که هیچ قانونی ندارد، اما یک تصویر دارد و آن تصویر خدای مردوک است که در مقابل حمورابی ایستاده و قوانین را به پادشاه می‌دهد یا شاید در مورد معنای دقیق آن اختلاف نظر وجود داشته باشد. پادشاه قوانین را برای تأیید به خدا نشان می‌دهد. نکته این است که پادشاه به دلیل توانایی‌اش در اجرای عدالت، از طرف خدایان مجاز به پادشاهی است.

اینکه آیا خدایان به او قوانینی می‌دهند که او اجرا می‌کند یا اینکه او به اندازه کافی خردمند است که به عنوان یک پادشاه خوب، یعنی یک قاضی خوب عمل کند، مورد بحث است و برخی داستان‌ها در مورد پادشاه می‌گویند که به نظر می‌رسد یکی یک چیز می‌گوید و دیگری چیز دیگری می‌گوید. اما ما دقیقاً همین حرف را در مورد سلیمان داریم که او فقط به او حکمتی که شاید در مدرسه یکشنبه گفته می‌شود، داده نشده است. او فقط به خردمندترین مرد جهان تبدیل نشده است.

به او نوع خاصی از حکمت داده شده است، توانایی دیدن حقیقت یک موقعیت و به عنوان قاضی، قضاوت بر اساس آنچه حقیقت است. کمی بعد در فصل اول و در پایان فصل چهارم آمده است که خداوند به سلیمان حکمت و تشخیص بسیار زیاد، وسعت قلب، قلبی وسیع مانند شن‌های ساحل دریا عطا کرد. قلب او به این وسعت، مدام و مدام گسترده می‌شد.

بنابراین، قادر به درک بسیاری از چیزها بود. خب، این به نظر می‌رسد که خداوند به سلیمان حکمت داده بود تا همه چیز را بفهمد. خب، در واقع گفته می‌شود که حکمت او از حکمت همه پسران شرق و حکمت تمام مصر فراتر رفته است.

خب، همانطور که تا چند دقیقه دیگر خواهیم دید، این حکمت زیادی است. زیرا او از همه انسان‌ها خردمندتر بود و در ادامه فهرستی از افرادی که خردمندتر از آنها بود، ارائه می‌دهد. او بیش از ۳۰۰۰ ضرب‌المثل گفت و بیش از هزار ترانه نوشت و درباره درختان و سروها و زوفا و حیوانات و پرندگان و خزندگان و ماهی‌ها صحبت کرد. خب، بله، اینها چیزهای واقعی هستند.

منظورم همین است، این همان چیزی است که ما در مورد سلیمان داریم. اما درخواستی که سلیمان در هدیه ویژه‌ای که خدا به او داد، مطرح کرد، بینشی به قلب انسان بود. و بنابراین مردم از سراسر جهان، از جمله در سراسر خاور نزدیک باستان، به آنجا آمدند.

نباید فکر کنیم که مردم از استرالیا یا آمریکای شمالی آمده‌اند تا حکمت سلیمان را بشنوند. و آنها فقط برای شنیدن سخنان او نیامده‌اند، زیرا همانطور که در فصل ۱۰ می‌بینیم، وقتی ملکه سبا به دیدار سلیمان می‌آید، داستانی دیگر که شاید شما هم آن را بشناسید، می‌گوید که او برای آزمایش سلیمان می‌آید و از او سؤالاتی می‌پرسد و درباره او با هر آنچه در قلبش بود صحبت می‌کند و سلیمان به تمام سؤالات او پاسخ می‌دهد. هیچ چیز از او پنهان نبود که برای سلیمان توضیح ندهد.

و این همان چیزی بود که اتفاق می‌افتاد. اگر شما به خردمندی شهرت داشتید، خردمندان کشورهای دیگر می‌آمدند تا ببینند آیا واقعاً به اندازه‌ای که ادعا می‌کنید یا گزارش‌هایی که درباره شما شنیده‌اند خردمند هستید یا خیر. بنابراین، کاملاً ممکن است که مردم از مصر آمده باشند تا ببینند که آیا خرد سلیمان از خرد ۲۰۰۰ سال تاریخ مصر بیشتر است یا خیر.

آیا حکمت سلیمان از حکمت هیتی‌ها یا بین‌النهرینی‌ها، چه بابلی‌ها، چه اکدی‌ها، چه سوری‌ها و چه هر کس دیگری، بیشتر است؟ آنها آمدند تا او را آزمایش کنند و ببینند که آیا شهرت سلیمان واقعاً معتبر است یا خیر. و بنابراین وقتی نویسنده یا ویراستار احتمالاً کتاب امثال می‌گوید امثال سلیمان، پادشاه اسرائیل، پسر داوود ...

خب، او از ما می‌خواهد که به تمام آن تاریخ فکر کنیم. او حتی از خوانندگان اولیه‌اش که چندین هزار سال پیش بودند می‌خواست که به آنچه در مورد سلیمان می‌دانستند و در مورد او درک می‌کردند، فکر کنند. بنابراین، اگر اخیراً آن داستان‌ها را در مورد سلیمان نخوانده‌اید، شما را تشویق می‌کنم که به عقب برگردید و آنها را در کتاب پادشاهان و همچنین در کتاب تواریخ دوم بخوانید، زیرا این کتاب زمینه بسیار مهمی را برای

درک آنچه در کتاب امثال می‌یابیم، فراهم می‌کند و به ما می‌گوید که نویسنده کیست و چگونه شخصی بوده است.

همچنین به ما کمک می‌کند چیز دیگری را درک کنیم. مردم کتاب امثال را می‌خوانند و فصل ۳۰ را دریافت می‌کنند و در فصل ۳۰ چیزی کاملاً شگفت‌انگیز می‌یابند. ما متوجه می‌شویم که اینها سخنان یک گورو است.

و با خودم فکر کردم یک لحظه صبر کن، فکر کردم این کتاب امثال سلیمان است. نه، سخنان یک گورو پسر یاکا از ماسا و سپس فصل ۳۱. این حتی سخنان شاه لموئیل نیست، بلکه سخنانی است که مادر شاه لموئیل به او گفته است.

و فکر می‌کنم یک لحظه صبر کنیم ببینیم منبع سلیمان کجاست یا این افراد دیگر؟ منظور از اینکه بگوییم اینها امثال سلیمان هستند چیست؟ آیا منظور این است که سلیمان نشسته و فکر کرده و همه این امثال را از خودش درآورده است؟

این خیلی بعید است. ما می‌دانیم که در کتاب پادشاهان آمده است که او بیش از سه هزار ضرب‌المثل گفته است. اما اگر در مورد موضوعات آن ضرب‌المثل‌ها در کتاب پادشاهان، فهرستی که یک دقیقه پیش به آن اشاره کردم را بخوانید، می‌گوید گیاهان و حیوانات و ماهی‌ها و موجودات خزنده

، آیات زیادی در کتاب امثال در مورد این موضوعات وجود ندارد. بیشتر آیات امثال، به جز چند مورد استثنا، در مورد انسان‌ها هستند و نه در مورد حیوانات یا گیاهان یا سایر جنبه‌های غیر انسانی خلقت. شاید باید اینگونه در مورد آن فکر کنیم.

اینجا سلیمان بر تخت سلطنت اسرائیل نشسته است. او در سراسر خاور نزدیک باستان به عنوان مردی خردمند شهرت دارد. و بنابراین، مردم برای آزمایش او نزد سلیمان می‌آیند.

چطور او را آزمایش کردند؟ خب، ما در فرهنگی زندگی نمی‌کنیم که خیلی به ضرب‌المثل‌ها پایبند باشد. یعنی افرادی که زیاد از ضرب‌المثل‌ها نقل قول می‌کنند را می‌توان متفکرانی خشک و غیرخلاق دانست.

، شما می‌دانید که چیزی برای گفتن ندارید، بنابراین حرف کسی را که شنیده‌اید تکرار می‌کنید. خب، فرهنگ‌های دیگری در جهان وجود دارند که در آنها توانایی حفظ کردن ضرب‌المثل‌ها بسیار مهم است. در واقع، فرهنگ‌هایی در کشورهای جنوب صحرای آفریقا وجود دارند که در آنها واقعاً هیچ وکیلی وجود ندارد.

و اگر علیه شخص دیگری در روستای خود یا کسی از روستای دیگری پرونده‌ای دارید، هر یک از دو طرف پرونده، کسی را پیدا کنید که او را بسیار خردمند بداند. کسی که به خردمندی شهرت داشته باشد و او را نزد پادشاه قبیله یا رئیس روستا ببرد و یکی از طرفین، یکی از خردمندان، صحبت کند و چند ضرب‌المثل که در مورد پرونده خاص مورد نظر صدق می‌کند، ارائه دهد. سپس خردمند دیگر با یک یا دو ضرب‌المثل پاسخ می‌دهد و سپس نفر اول با یک ضرب‌المثل دیگر.

و آنها این کار را ادامه می‌دهند. اساساً، آنها ضرب‌المثل‌ها را پشت سر هم برای یکدیگر نقل می‌کنند. ضرب‌المثل‌ها استدلال حقوقی هستند.

، احتمالاً برای ما کمی عجیب به نظر می‌رسد، اما این روشی است که برای حل اختلاف به کار می‌رود. در واقع در برخی قبایل، وقتی یکی از مردان ضرب‌المثلی برای پاسخ دادن ندارد، دعوا حل می‌شود. او چیز دیگری برای گفتن ندارد.

اینگونه است که آنها می‌فهمند چه کسی درست می‌گوید، زیرا یک وکیل و یک وکیل به اصطلاح ما، استدلالی بی‌پاسخ ارائه دادند. خب، اینجا سلیمان بر تخت نشسته است و مردم از سراسر خاور نزدیک باستان می‌آیند تا خرد او را آزمایش کنند. آنها چگونه خرد او را آزمایش می‌کنند؟

خب، چند دقیقه دیگه در مورد این صحبت می‌کنیم، اما در ابتدای کتاب امثال، نوشته شده که اینها معما هستند. و به کلمه دیگه هم هست که دقیقاً معنیش رو نمی‌دونیم. من به جورایی ترجمه کینگ جیمز رو دوست دارم که میگه اینها جملات تاریک و مبهمی هستند.

مالیترا «است. اما قرار نیست همه آنها را در همان بار اولی که می‌خوانیم بفهمیم. یا شاید حتی دارد» می‌گوید که این آیات چیزهای خیلی بیشتری از آنچه می‌گویند دارند و واقعاً باید در موردشان تعمق و تفکر کرد.

بنابراین، کسی پیش سلیمان می‌آید و می‌گوید آیا تا به حال این یکی را شنیده‌ای؟ سلیمان به آن گوش می‌دهد. و می‌گوید باشه، من می‌توانم توضیحش بدهم. و او آن را برای آنها توضیح می‌دهد.

و نکته‌ی اول پادشاهان، به ویژه در فصل چهارم، پایان فصل چهارم در فصل دهم با ملکه‌ی سبا این نیست که سلیمان مدام ضرب‌المثل می‌گوید، بلکه این است که او قادر است آنچه را که گفته شده بفهمد تا به یاد بیاورد هدیه‌ای که درخواست کرده، هدیه‌ی بصیرت و توانایی تشخیص خوب از بد است. بنابراین، وقتی می‌خوانیم که اینها سخنان آگور یا سخنان پادشاه لموئیل است که مادرش با او صحبت کرد و به او آموخت. کاملاً ممکن است که در هر دوی این فصل‌ها، بسته به ترجمه‌ی شما از ماسا یا ماساپی، احتمالاً کلمه‌ی اوراکل را در آیه‌ی اول بخوانید.

یک پادشاهی کوچک عربی یا چیزی که امروزه یک پادشاهی عربی نامیده می‌شود، در شمال شرقی، در منطقه سوریه مدرن که با قلمرو سلیمان هم‌مرز بود، وجود دارد. این قلمرویی است که اسرائیل کنترل می‌کرد. و این امکان‌پذیر است.

منی‌دانم این فقط یک نظریه است یا نه، اما نظریه‌ای است که به من کمک می‌کند بفهمم در این دو فصل چه می‌گذرد، حداقل اینکه آگور و لموئیل به دیدار سلیمان رفتند یا مردان خردمندی را برای آزمایش سلیمان فرستادند و سلیمان با شنیدن این ضرب‌المثل‌ها که در فصل‌های ۳۰ و ۳۱ حداقل نه آیه اول فصل ۳۱ «آمده است، گفت»: می‌دانید که اینها سخنان خوبی هستند

و بنابراین، من قصد دارم آنها را در مجموعه خود بگنجانم. و بنابراین، آنچه ما در واقع در کتاب امثال داریم، امثالی نیست که توسط سلیمان نوشته یا ساخته شده باشد، بلکه امثالی است که سلیمان مهر تأیید خود را بر آنها زده یا آنها را مجاز شمرده است، نه اینکه آنها را نوشته باشد. در واقع، ما در فصل ۲۴ آیه عبارتی داریم که می‌گوید اینها نیز سخنان حکیمانه هستند ۲۳.

خردمندان چه کسانی هستند؟ خب، ظاهراً آنها برخی دیگر از افرادی هستند که آمدند و فهم سلیمان را آزمایش کردند. و سلیمان گفت بله، من هم گفته‌های شما را دوست دارم، بنابراین از آنها در مجموعه‌ام استفاده خواهم کرد.

بنابراین، آنچه ما در عنوان می‌بینیم، در واقع بیانی از نویسنده نیست، بلکه بیانی از مرجعیت است. و مهر سلیمان بر کل مجموعه حک شده است. و به نوعی ۲۵۰ سال بعد، زمانی که حرقیا پادشاه بود، افراد او یا شخصی دیگر چند صد یا حدود ۱۵۰ ضرب‌المثل دیگر را کشف کردند که به نوعی به عنوان ضرب‌المثل سلیمان شناخته شدند، چه امضای او روی طومار باشد و چه به روش دیگری.

و بنابراین، آنها این موارد را در کتاب گنجاندند. این چیزی است که ما در فصل‌های ۲۵ تا ۲۹ داریم. من در مورد آن در یک دقیقه آینده، وقتی که به خلاصه‌ای از کتاب نگاه می‌کنم، صحبت خواهم کرد.

وقتی به کتاب امثال نگاه می‌کنیم، خیلی وسوسه‌انگیز است که آن را به عنوان مجموعه‌ای درهم و برهم یا صرفاً مجموعه‌ای بی‌نظم ببینیم. اما چند نکته وجود دارد که به ما نشان می‌دهد این کتاب بسیار آگاهانه شکل گرفته است. بنابراین سلیمان نه تنها آن را ابداع کرده، بلکه نقشه‌ای هم در ذهن داشته است.

و حتی بخش‌هایی که بعداً جمع‌آوری شده‌اند، مانند فصل‌های ۲۵ تا ۲۹، نیز شواهدی از سازماندهی بسیار دقیقی را نشان می‌دهند. در همین ابتدا باید بگویم که برخی از این موارد فقط در زبان عبری وجود دارند. بنابراین، اگر زبان عبری را مطالعه نکرده باشید، نمی‌توانید صدهایی را که کلماتی را که صدای مشابهی دارند. یا گاهی کلماتی که ارتباط نزدیکی با هم دارند اما در ترجمه به یک شکل دیده نمی‌شوند، بشنوید.

اما حتی بدون دانستن زبان عبری، حتی فقط با خواندن آن به انگلیسی یا هر زبانی که می‌خوانید، می‌توانیم ببینیم که این کتاب با دقت بسیار زیادی سازماندهی شده است. در واقع به نظر می‌رسد ترکیبی از دو نوع مختلف از آنچه که ادبیات آموزشی از کشورهای اطراف اسرائیل نامیده می‌شود، در بین‌النهرین و مصر یافت می‌شود. ما دستورالعمل‌هایی داریم که توسط پدران نوشته شده است، معمولاً یک پادشاه یا یک وزیر یا کسی که از اقتدار بالایی برخوردار است، به پسر که برای رسیدن به مقام قدرت یا رهبری انتخاب شده است.

دو نوع از اینها وجود دارد. یک نوع عنوان بسیار ساده‌ای دارد. شما سخنان پتاح هوتپ یا شخص دیگری را که با پسرش در مورد آنها صحبت کرده است، می‌شناسید.

و بعد فهرستی از ضرب‌المثل‌ها وجود دارد. و این در واقع خیلی شبیه به چیزی است که در فصل‌های ۲۵ تا ۲۹ می‌بینیم. این چیزی است که در فصل ۳۰ و ۳۱ نیز می‌بینیم.

اما نوع پیچیده‌تر دارای یک عنوان و سپس یک مقدمه است، شاید مقدمه‌ای شاعرانه‌تر که شامل اشعار طولانی‌تر و سپس یک عنوان فرعی و سپس چند ضرب‌المثل است و شاید برخی از آنها حتی یک عنوان فرعی دوم و ضرب‌المثل‌های بیشتری داشته باشند. و ما این را در فصل‌های ۱ تا ۲۴ می‌بینیم. بنابراین، به نظر می‌رسد که کتاب امثال توسط سلیمان قرن دهم قبل از میلاد مطابق با الگوی جهان اطراف آنها گردآوری شده است.

او فقط یک قالب ادبی را برگزید که در زمان خودش، هر کسی که می‌توانست آن را بخواند، آن را می‌شناخت. و آن را برای هدف خودش اقتباس کرد. و ما کمی بعد در مورد آن هدف صحبت خواهیم کرد.

بنابراین، وقتی کتاب را می‌خوانیم، در فصل ۱ آیه ۱ عنوانی با عنوان «امثال سلیمان، پادشاه اسرائیل، پسر داوود» پیدا می‌کنیم. سپس به فصل‌های ۱ تا ۹ می‌رسیم و این اشعار کوتاه را می‌یابیم. اکثر آنها نسبتاً کوتاه هستند و به حکمت می‌پردازند و واقعاً ما را ترغیب می‌کنند که کتاب را بخوانیم و آن را بفهمیم.

و سپس به فصل ۱۰، ابتدای آیه‌ای که می‌گوید امثال سلیمان، می‌رسیم. یک زیرعنوان وجود دارد و یک زیرعنوان دیگر در فصل ۲۴ وجود دارد، وقتی به آیه ۲۳ می‌رسیم، می‌گوید اینها نیز سخنان حکیمان هستند. برخی افراد فکر می‌کنند که در ۲۲:۱۷ نیز زیرعنوان وجود دارد.

سپس سخنان حکیمان و خود مجموعه به چند قطعه کوچکتر تقسیم می‌شود. آن مجموعه بزرگ اول. سپس امثال سلیمان بیشتری داریم که به ترتیب یا رونویسی یا چیزی شبیه به آن تنظیم شده‌اند.

این فعل فقط یک یا دو بار آمده است. کمی سخت است که بفهمیم چگونه ترجمه کنیم، به نظر می‌رسد که آنها مردان حزقی را از ۲۵ به ۲۹ منتقل کردند. و سپس سخنان آگور ۳۰ و سخنان مادر لموئیل ماسا در ۳۱.

و سپس در انتهای کتاب در فصل ۳۱ آیات ۱۰ تا ۳۱، شعری داریم که از نوعی به نام شعر آکروستیک است، به این معنی که هر آیه با حرف بعدی الفبای عبری شروع می‌شود. آیه ۱۰ با الله شروع می‌شود، آیه ۱۱ با طعمه و غیره تا پایان فصل ۲۲ حرف و ۲۲ آیه.

و آیا باید این را بخشی از سخنان مادر لموئل در نظر گرفت؟ خب، جذابیت ماجرا در این است که یک مادر به زنی که پسرش با او ازدواج می‌کند، بسیار علاقه‌مند خواهد بود.

و بنابراین، به نظر می‌رسد که این نصیحت خوبی برای پسران است. از سوی دیگر، ممکن است هدف دیگری غیر از این که فقط به شما بگوید پسرش مرد است یا نه، داشته باشد و فکر می‌کنم با سبکی که می‌توانیم در مورد نه بیت اول بگوییم، مطابقت ندارد، که کاملاً واضح است که او در آنجا با او صحبت می‌کند، می‌گوید پسر و با او در مورد اینکه یک پادشاه باید چگونه زندگی کند، سلطنت کند و در واقع قضاوت کند، صحبت می‌کند.

بنابراین، چه این بخش جداگانه‌ای باشد، بعضی‌ها فکر می‌کنند کاملاً جداست و شعری است که به نوعی در انتها گیر کرده است، بعضی دیگر فکر می‌کنند نه، این بخشی از سخنان مادر لموئل است و می‌توانیم مدت‌ها در مورد آن بحث و گفتگو کنیم. اما اجازه می‌دهم خودتان آن را بخوانید. پس می‌توانیم.

خود کتاب بر اساس زیرنویس‌ها مرتب شده است، مثل کتاب حزقیال که بر اساس تاریخ مرتب شده است یا حجی که بر اساس تاریخ مرتب شده است یا انجیل متی که بر اساس فصل‌هایی درباره کارهای عیسی و سپس فصل‌هایی درباره گفته‌های او و سپس بخشی از کارهایی که او انجام داده و بخشی از گفته‌های او مرتب شده است. راه دیگری هم برای بررسی دقیق‌تر سازماندهی کتاب امثال وجود دارد و آن این است که وقتی به مطالبی که در فصل‌های مختلف وجود دارد نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که در واقع از یک بخش به بخش دیگر تغییر می‌کند. اینطور نیست که کل کتاب فهرستی طولانی از امثال باشد، مانند آنچه که ممکن است در مجموعه‌ای در اینترنت مثلاً از امثال آمریکایی پیدا کنید و سپس ۳۴ صفحه با صدها و صدها گفته که در هم آمیخته شده‌اند.

در فصل‌های ۱ تا ۹ اشعاری بلندتر یا کوتاه‌تر، عمدتاً کوتاه‌تر، می‌یابیم که هدفشان ترغیب ما به دنبال کردن حکمت است و واقعاً این کار را از دو طریق انجام می‌دهند. آن‌ها این کار را با دادن انگیزه‌های مثبت به ما انجام می‌دهند. بنابراین، مثلاً در فصل ۲ می‌گویند اگر حکمت را دنبال کنی، حکمت خدا را خواهی یافت. یا در فصل ۳ می‌گویند عمر طولانی خواهی داشت، نزد خدا و دیگران عزت و احترام خواهی یافت.

خرد می‌گوید من ثروت را در دست راستم دارم، قدرت را به دست خود دارم، پادشاهان به دست من سلطنت می‌کنند، حاکمان به دست من قضاوت می‌کنند. و بنابراین، این وعده وجود دارد که اگر این کتاب را مطالعه

کنید و به آن نوع انسانی تبدیل شوید که این کتاب شما را قادر می‌سازد، ثروتمند خواهید شد. شما زندگی طولانی و شادی خواهید داشت.

شما قدرت و اختیار خواهید داشت. منظورم این است که این یک انگیزه نسبتاً قوی برای اکثر ما یا بسیاری از ما است. اما نوع دیگری از انگیزه نیز وجود دارد و آن انگیزه منفی است که در آن احمق توصیف می‌شود و می‌گوید می‌دانید که فقط یک پایان برای یک احمق وجود دارد.

همه احمق‌ها در نهایت می‌میرند. و این را بارها و بارها تکرار می‌کند، چه حماقت، حماقت جنسی باشد، چه تنبلی باشد، چه احمقانه خود را متعهد به پرداخت بدهی شخص دیگری یا انجام تعهدات او کنید. او فقط می‌گوید که شما از عواقب حماقت فرار نخواهید کرد.

و بنابراین، انگیزه این است که چیزهای خوبی که خرد وعده می‌دهد، به دنبال آنها می‌آیند. چیزهای بدی که نتیجه حماقت هستند. از آنها فرار کنید.

و امثال بارها و بارها می‌گویند که شما فقط می‌توانید در یکی از این دو جهت بروید. یا به سمت خرد می‌روید یا به سمت حماقت. هیچ چیز بین این دو وجود ندارد.

و بنابراین، اگر ما در پی خرد هستیم، در حال ترک حماقت هستیم. اگر حماقت را ترک می‌کنیم، در حال جستجوی خرد هستیم. بنابراین، نه فصل اول واقعاً به عنوان پیشگفتار و مقدمه‌ای برای بقیه کتاب نوشته شده‌اند.

و اهمیت آن در این است که بسیاری از مطالب موجود در آن فصل‌ها ضرب‌المثل نیستند. چند مجموعه کوچک از ضرب‌المثل‌ها وجود دارد، مانند آنچه در پایان فصل چهارم آمده است، اما بیشتر مطالب شامل این اشعار است که برخی از آنها حتی داستان‌هایی را روایت می‌کنند، مانند فصل ۷. داستانی در مورد جوانی وجود دارد که با زنی آشنا می‌شود و به خانه‌اش می‌رود و مرتکب زنا می‌شود.

اما آنها آن چیزی نیستند که ما به عنوان ضرب‌المثل در نظر می‌گیریم. بنابراین، فکر می‌کنم بسیاری از خوانندگان تمایل دارند از فصل‌های ۱ تا ۹ صرف نظر کنند تا به مطالب واقعی، گفته‌های واقعی که ما می‌شناسیم، برسند. بسیار خوب، این یک آیه در مورد دشمن شماس است.

این هم یک آیه دیگر در مورد باد. این هم یک آیه در مورد زندگی در خانه. و خب، اینها ضرب‌المثل هستند.

اما اهمیت فصل‌های ۱ تا ۹ در این است که چارچوبی الهیاتی برای خواندن و درک بقیه کتاب فراهم می‌کنند. اگر از آنها بگذریم، کمی شبیه این است که دو یا سه فصل اول یک کتاب را که نویسنده توضیح می‌دهد چرا کتاب را می‌نویسد، چگونه آن را پیش می‌برد و کتاب چگونه سازماندهی شده است، نادیده بگیریم. سپس به فصل مورد نظر می‌رسیم.

ما تصمیم می‌گیریم که از فصل ۴ شروع کنیم و نمی‌فهمیم که چرا او این کتاب را می‌نویسد. ما نمی‌فهمیم که چگونه و چرا کتاب به این شکل سازماندهی شده است. ما نمی‌فهمیم که او سعی دارد چه کاری انجام دهد.

خب، ما نباید این کار را بکنیم. ما حرف او را نادیده گرفتیم. خب، فصل‌های ۱ تا ۹ قرار است به ما یک چارچوب بدهند یا از استعاره دیگری به عنوان پایه و اساسی برای درک آن استفاده کنند.

بنابراین، آن فصل‌ها جایی هستند که ما بیشترین مطالب را در مورد آنچه خداوند انجام می‌دهد و آنچه خداوند فکر می‌کند، نحوه‌ی عمل خداوند و نحوه‌ی نگرش خداوند به انواع مختلف مردم می‌خوانیم، زیرا این به ما کمک می‌کند تا در برابر این فکر که کتاب امثال صرفاً حکمت دنیوی است، از خود محافظت کنیم. شما اغلب این جمله را حتی از محققان خوب کتاب مقدس نیز خواهید خواند که می‌گویند امثال حاوی حکمت دنیوی است که نوعی پوشش احترام الهیاتی به آن داده شده است. خب، شاید بتوانیم به روش دیگری به آن فکر کنیم.

و وقتی فصل هشتم شعر بلند درباره آفرینش جهان و نقش حکمت در فصل‌های ۱ تا ۹ را می‌خوانیم، این مفاهیم به ما می‌آموزند که چیزی به نام حکمت سکولار وجود ندارد و در عوض، حکمت بخشی از آفرینش است زیرا حکمت بخشی از خداست. حکمت چیزی است که چنان شخصیت یا چنان ویژگی قوی از خداست که خود، ماهیت جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم و همچنین ماهیت خودمان را شکل داده است. بنابراین، زیستن یک زندگی خردمندانه، یا به تعبیری دیگر، زندگی ماهرانه، زیستن زندگی‌ای است که با شیوه‌ای که خدا جهان را آفریده است، همسو باشد.

چوب را بریده باشید، می‌دانید که اگر با رگه‌های چوب همراه شوید، برش بسیار نرم‌تری خواهید داشت تا اینکه خلاف جهت آن حرکت کنید. تلاش برای زندگی مطابق با شیوه‌ای که قرار است چیزها کار کنند، به این معنی است که ما احتمالاً عملکرد بسیار بهتری نسبت به زمانی خواهیم داشت که سعی کنیم خلاف جهت رگه‌ها زندگی کنیم. و این دقیقاً همان کاری است که فصل‌های ۱ تا ۹ انجام می‌دهند.

کارهای زیاد دیگری هم هست که آنها انجام می‌دهند و من وقت ندارم به آنها بپردازم، اما این چیزی است که ما در آنجا پیدا می‌کنیم. این اشعار بلند قصد دارند ما را به طور مثبت و منفی تحریک کنند. خب، وقتی به فصل دهم می‌رسیم، به چیزی می‌رسیم که به عنوان ضرب‌المثل می‌شناسیم، و به طرز چشمگیری فصل‌های دهم تا پانزدهم تقریباً همه این ضرب‌المثل‌ها دو چیز را در مقابل هم قرار می‌دهند: خرد و حماقت، پشتکار و تنبلی، درستکاری و شرارت، یا بی‌گناهی و گناه، یا کسی که با توهین صحبت می‌کند و کسی که با شفا صحبت می‌کند، یا خودخواهی و سخاوت، انواع موضوعات.

اما در آن شش فصل اول، بیشتر آیات، نه همه آنها، بلکه بیشتر آیات، دو چیز را در مقابل هم قرار می‌دهند که دو هدف را دنبال می‌کنند. یکی اینکه شاید چیزی را مطرح می‌کند که ما ممکن است آن را به عنوان یک دوگانگی طبیعی بین خرد و حماقت در نظر بگیریم. و بنابراین، می‌گوییم بسیار خب، می‌توانم بفهمم که او به کجا می‌رود، او می‌گوید که همه این رفتارها در نهایت در یکی از آن دو حوزه قرار می‌گیرند.

اما کار دیگری که با صحبت در مورد خرد و حماقت در یک آیه و سپس درستکاری و شرارت یا بی‌گناهی و گناه در آیه بعدی انجام می‌دهد، به ما نشان می‌دهد که خرد و حماقت صرفاً مقولات رفتاری نیستند، بلکه در واقع مقولات اخلاقی هستند. به ما نشان می‌دهد که خود جهان، خود زندگی، یک تعهد اخلاقی است و لحنی برای درک ما از زندگی‌مان تعیین می‌کند. ما در حال تصمیم‌گیری در مورد نحوه صحبت کردن، نحوه زندگی کردن، نحوه عمل کردن، نحوه رفتار با دیگران و نحوه رفتار با خودمان هستیم. ما در واقع تصمیماتی می‌گیریم که لحنی اخلاقی دارند.

و آن شش باب اول امثال، همانطور که می‌توانیم آنها را باب‌های ۱۰ تا ۱۶ بنامیم، با کنار هم قرار دادن چیزها، بارها و بارها این نکته را مطرح می‌کنند. آنها تصادفی نیستند. فهرست‌ها تصادفی نیستند.

اگرچه گاهی اوقات درک دلیل چیدمان آنها به این شکل بسیار دشوار است، اما آنها این تضادها را ترسیم می‌کنند که ما را تشویق می‌کند چیزها را از نظر تضاد ببینیم، مفهومی که امروزه چندان رایج نیست. ما

نمی‌خواهیم چیزها را در سایه‌های سیاه و سفید ببینیم. ما واقعاً رنگ خاکستری و تمام سایه‌های آن را دوست داریم.

از بسیاری جهات، این جهان‌بینی کتاب امثال نیست. این یک هشدار است. چند دقیقه دیگر به آن اشاره خواهم کرد. سپس در فصل‌های ۱۶:۱ تا ۲۲:۱۶ تعداد زیادی از امثال را می‌بینیم که از انواع مختلف هستند، برخی متضادند و برخی دیگر، جایی که دو سطر تقریباً یک چیز را می‌گویند.

ما در سخنرانی بعدی در مورد موازی‌سازی و تعدادی از آنها صحبت خواهیم کرد که می‌گویند یک چیز بهتر از چیز دیگر است. این نوعی ترکیب درهم‌ریخته از انواع مختلف است. باز هم، وقتی می‌گوییم درهم‌ریخته منظورم تصادفی بودن نیست.

منظورم این است که ترتیب آنها برای ما به راحتی قابل درک نیست. ممکن است بگوییم چرا تمام امثال مربوط به این نوع را در فصل ۱۶ و تمام امثال مربوط به این نوع را در فصل بعدی قرار ندهیم، یا ممکن است بگوییم چرا نه. تمام امثال مربوط به پول در فصل ۱۶، تمام امثال مربوط به ازدواج در فصل ۱۷ و غیره.

من اغلب از خودم می‌پرسم شاید دلیل اینکه سلیمان حداقل تا حدی این کار را نکرد این بود که به ما این امکان را نمی‌داد که از فصل ۱۷ صرف نظر کنیم، چون نمی‌خواستیم با ازدواج یا بهبود زندگی مشترکمان سر و کله بزنیم. ما هرگز نمی‌دانیم چه زمانی به آیه‌ای برمی‌خوریم که بگوییم خدای من، این در مورد من هم صدق می‌کند. او به ما اجازه نمی‌دهد که این راه فرار را به خودمان بدهیم، مثل کسی که یک بار در موردش خواندم که فصل خاصی از یک رساله در عهد جدید را پاره کرد، چون در آن انتخاب‌های خاصی که در مورد زندگی‌شان می‌کردند، محکوم شده بود.

در امثال چنین حق انتخابی به ما داده نشده است.

سپس در فصل ۲۲ از آیه ۱۷ تا پایان ۲۴، نوع متفاوتی از ضرب‌المثل را می‌یابیم که تا به حال چند مورد از آنها در کتاب وجود داشته است. اما به طور خاص در فصل ۳: ۱ تا ۱۲ که یک شعر طولانی است.

اما در فصل ۲۲: ۱۷ و پس از آن تا پایان فصل ۲۴، تقریباً هر یک از امثال را می‌یابیم که شامل یک فرمان به علاوه دلایلی برای اطاعت از آن فرمان است. باز هم، نوع متفاوتی از ضرب‌المثل. امثال ما معمولاً به مردم دستور انجام کاری را نمی‌دهند، بلکه به نوعی توصیه‌های کوچکی به ما می‌دهند یا گاهی اوقات مانند بسیاری از آیات کتاب امثال، مشاهداتی ارائه می‌دهند.

اما اینها دستورات بسیار دقیقی در مورد آنچه یک شخص باید یا نباید انجام دهد و چرایی آن هستند. و در پایان بخش ۲۳، شش یا هشت بیت آخر و در پایان بخش ۲۴، دو شعر کوتاه می‌یابیم. در پایان بخش ۲۳، شعری در مورد مستی و در پایان بخش ۲۴، شعری در مورد تنبلی.

سپس در فصل ۲۵، جایی که ضرب‌المثل‌هایی که توسط مردان حزقیای رونویسی شده یا هر کاری که انجام دادند، شروع می‌شود، با یک ضرب‌المثل جدید مواجه می‌شویم، نه یک نوع جدید، بلکه ضرب‌المثلی که دوباره به صورت پراکنده در فصل‌های ۱۰ تا ۲۴ آمده است. و این ضرب‌المثلی است که ما آن را نمادین می‌نامیم یا می‌توانید آن را تقریباً مانند یک کارتون سیاسی در روزنامه در نظر بگیرید که در آن یک تصویر و شاید یک الاغ و یک فیل وجود دارد. و اگر چیزی در مورد سیاست آمریکا نمی‌دانید، فکر نمی‌کنید که این به ترتیب مخفف حزب دموکرات و جمهوری خواه است.

و بعد زیرش به توضیح هست که میگه به چیزی در مورد هدایت الاغها به سمت آخور فیلها می‌دونی یا هرچی که می‌خواد بگه. خب، این توضیح برای اینکه به ما کمک کنه منظور تصویر رو بفهمیم.

و این دقیقاً همان کاری است که این امثال انجام می‌دهند. همه امثال این باب‌ها به این شکل نیستند، اما در باب‌های ۲۵ و ۲۶، بیشتر یا بسیاری از امثال نمادین هستند. نمونه‌ای که به ندرت در اوایل کتاب ظاهر می‌شود و پس از آن نیز به ندرت ظاهر می‌شود.

خب، به نفر تصمیم گرفت که ما همه این ضرب‌المثل‌ها رو جمع کنیم و کنار هم بذاریم. قراره این مجموعه دوم رو با این نوع ضرب‌المثل شروع کنیم. دوباره باید به یاد داشته باشیم وقتی می‌گم باب‌های ۲۵ و ۲۶، باب‌های اصلی نیستن.

در واقع، تا جایی که ما می‌دانیم، حتی تقسیم‌بندی‌های آیات نیز مختص متن اصلی نیستند. و به همین دلیل است که حتی در کتاب امثال، تقسیم‌بندی‌های آیات مختلفی را در ترجمه‌های مختلف مشاهده می‌کنید. اما مجموعه‌ای که در آنچه ما داریم، از باب ۲۵ شروع می‌شود، با این امثال نمادین بسیار زیاد آغاز می‌شود.

و سپس در فصل ۲۷ تا بیشتر فصل، دوباره چیزی شبیه به آنچه در فصل‌های ۱۶ تا ۲۲ می‌بینیم، داریم که در آن انواع مختلف و موضوعات مختلف وجود دارد. اما در پایان فصل ۲۷ شعر کوتاه دیگری است. این بار درباره گله‌ها و رمه‌ها است و فکر می‌کنیم به همین دلیل است که او درباره گله‌داری گوسفند و کشاورز بودن صحبت می‌کند.

خب، فکر می‌کنم پاسخ این سوال در فصل‌های ۲۸ و ۲۹ یافت می‌شود. بسیاری از ضرب‌المثل‌های ۲۸ و رهبری را به عنوان قاضی تصمیم‌گیرنده در دادگاه، پادشاهی دارای حکومت یا اقتدار، مورد خطاب قرار، ۲۹، می‌دهند و نه همه آنها، بلکه بسیاری از آنها این کار را انجام می‌دهند. و به نسبت بسیار بیشتری نسبت به آنچه که قبلاً در کتاب دیده‌ایم.

بنابراین، این موضوع به مضمون این فصل‌ها، یعنی ماهیت حکومت و پادشاهی، تبدیل می‌شود. وقتی این را می‌خوانیم، می‌توانیم این آیات را در انتهای فصل ۲۷، آیات ۲۳ تا ۲۷ بخوانیم: «از وضعیت گله‌هایتان آرامش گله‌هایتان، به خوبی آگاه باشید.» می‌توانیم این آیات را به عنوان بازتابی از جهان خاور نزدیک باستان بخوانیم.

خب، البته همه ضرب‌المثل‌ها این را منعکس می‌کنند، چون دنیای خودشان این‌طور است. اما در خاور نزدیک باستان، از پادشاه به عنوان چوپان قومش یاد می‌شد. حتی اگر تاریخ خاور نزدیک باستان را بدانید، شاید درباره اینکه پادشاهان آشوری چقدر ظالم، شرور و مستبد بودند، شنیده باشید.

خب، حتی پادشاهان آشوری ادعا می‌کردند که چوپان هستند و خود را چوپانانی می‌نامیدند که توسط خدایان، برای چوپانی ملت آشور منصوب شده‌اند. خب، اگر این درست باشد و این یک قیاس یا توضیح معتبر باشد، آیات ۲۳ تا ۲۷ این شعر کوتاه اساساً به این صورت تنظیم می‌شود که یک پادشاه می‌گوید به عنوان یک پادشاه باید به وضعیت کشور خود توجه کنید. و سپس در فصل‌های ۲۸ و ۲۹ توضیح می‌دهد که چه چیزی یک پادشاه را به یک پادشاه خوب تبدیل می‌کند و چه چیزی باعث ایجاد یک کشور پایدار می‌شود. بنابراین، ما چنین آیتی را می‌خوانیم: تخت پادشاه بر عدالت و درستکاری بنا شده است یا با عدالت پادشاه، کشور پابرجا می‌ماند یا سقوط می‌کند. این یک تفسیر است.

سپس در فصل ۳۰ به نوع دیگری از ضرب‌المثل می‌رسیم. بعد از ضرب‌المثل اول، پس از چند شعر کوتاه از آگور، مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌ها وجود دارد که می‌گویند سه چیز وجود دارد که این موضوع حتی برای نوع

جدیدی از آنها نیز صادق است. ما چیزی شبیه به این را در فصل ششم داریم که در آن شش چیز وجود دارد که خداوند از آنها متنفر است،
بله، حتی هفت تا. اما ما نوع دیگری از ضرب المثل داریم. خب، یک نفر دوباره تصمیم گرفت که ما می‌خواهیم همه این ضرب المثل‌ها یا حداقل بیشتر آنها را در این مکان کنار هم قرار دهیم.

و همانطور که قبلاً اشاره کردم، این شعر آکروستیک را داریم که کتاب را به پایان می‌رساند. حالا ممکن است بگویید مرور همه اینها چه فایده‌ای دارد؟ منظورم این است که آیا واقعاً باید این را بدانم؟

خب، شاید نه. اما این چیزی را نشان می‌دهد که به نظر من بسیار مهم است و آن این است که کتاب امثال بی‌نظم و ترتیب نیست. کسی به این فکر کرده که چگونه می‌خواهد این کتاب را تنظیم کند.

اینطور نیست که فقط ضرب المثل بعدی که به ذهنم می‌رسد را بردارم و بنویسم و ضرب المثل بعدی و بعدی و بعدی. بلکه کسی واقعاً کتاب را مرتب کرده که نشان می‌دهد باید کتاب امثال را به عنوان یک کتاب بخوانیم. دلیلی وجود دارد که شعر آکروستیک در انتها می‌آید.

می‌توانست هر جایی قرار بگیرد، اما در انتها قرار داده شده است. دلیلی وجود دارد که اشعار طولانی، اشعار انگیزشی، کتاب را آغاز می‌کنند. و وقتی متوجه می‌شویم که به یاد می‌آوریم که کتاب تنظیم شده است یا اینکه محتوای کتاب معما نامیده می‌شود.

منظورم این است که به آنها ضرب المثل یا ضرب المثل هم گفته می‌شود. اما به بعضی از آنها حداقل معما گفته می‌شود. به نوعی این کتاب طوری تنظیم شده است که ما یاد بگیریم چگونه ضرب المثل‌ها را در حین خواندن کتاب بخوانیم، بنابراین با این اشعار در فصل‌های ۱ تا ۹ شروع می‌کنیم که در واقع درک آنها بسیار آسان است.

ظرافت زیادی در آنها وجود ندارد. آنها کاملاً سراسر هستند. آنها به ما می‌گویند چه کاری انجام دهیم و از چه کاری اجتناب کنیم و دلایلی را برای ما ارائه می‌دهند و این کار را با جزئیات بسیار زیادی انجام می‌دهند. بسیار بیشتر از هر ضرب المثل منفردی.

ضرب المثل‌ها، می‌دانید، فقط نوعی زبان نرم و روان هستند. اما آن نه فصل اول، شاید به ما زمان و فراغت می‌دهند تا در مورد چیزها فکر کنیم، نه اینکه همه چیز را در چند کلمه خلاصه شده بیابیم. بنابراین ما کتاب را به عنوان یک کتاب می‌خوانیم، نه به عنوان یک کتاب، بلکه به عنوان یک کتاب مطالعه می‌کنیم، که به این معنی یا شاید مثبت نیست، به این معنی که نباید فقط فصل‌های ۱ تا ۹ را بخوانیم و بگوییم من چهار کلمه را خوانده‌ام، حالا می‌توانم به ضرب المثل‌های واقعی برسم، بلکه در عوض باید فصل‌های ۱ تا ۹ را مطالعه کنیم و این اشعار را با همان دقتی که مزامیر را مطالعه می‌کنیم، با همان دقتی که هر ضرب المثل جداگانه‌ای را مطالعه می‌کنیم، مطالعه کنیم، به طوری که این اشعار در واقع به چیزی تبدیل شوند که ما به آنها اجازه می‌دهیم درک ما را شکل دهند و شکل دهند.

بنابراین وقتی کتاب را می‌خوانیم، به فصل ۳۰ و اسرار آن می‌رسیم و آیاتی در اینجا وجود دارد که مردم در مورد آنها بحث می‌کنند. ما واقعاً دقیقاً نمی‌دانیم که چرا آنها به این شکل نوشته شده‌اند و یا حتی دقیقاً به چه چیزی اشاره می‌کنند. بنابراین، برای مثال، برای خواندن این، سه چیز برای من بیش از حد شگفت‌انگیز است که نمی‌توانم آنها را درک کنم: حرکت عقاب در آسمان، حرکت مار روی صخره، حرکت کشتی در وسط دریا و حرکت مرد با خدمتکار.

خب، من کاملاً مطمئن نیستم که مورد آخر چه ارتباطی با سه مورد اول که همگی در مورد حرکت اشیا هستند، دارد. خب، اگر 10 تفسیر از کتاب امثال سلیمان بخوانید، احتمالاً حداقل هشت توضیح برای آن ضرب‌المثل خاص پیدا خواهید کرد. خب، فراموش نکنید که برخی از آنها معما هستند و به نظر من انتظار نمی‌رود که ما به فصل 30 برویم تا زمانی که تمام تلاش خود را برای درک آنچه در فصل‌های 1 تا 29 می‌یابیم، نکرده باشیم.

خود کتاب به گونه‌ای نوشته شده است که ما را قادر می‌سازد آن را مطالعه کنیم، از طریق آن بخوانیم و با آن کار کنیم تا توانایی درک خود را افزایش دهیم. و من در ابتدای سخنرانی بعدی‌مان، وقتی به شش آیه اول کتاب نگاه می‌کنیم، در مورد این موضوع صحبت خواهم کرد.

این دکتر فرد پاتنم در اولین ارائه از چهار ارائه در مورد کتاب امثال بود.